

مجله

دانشکده اوبیات ۲۸

شماره دوم سال دهم

دی ماه

(شماره مسلسل ۳۸)

۱۳۴۱

بمناسبت نهمین سال وفات عارف معروف خواجه عبدالله انصاری با دعوت ریاست مطبوعات دولت افغانستان یادبودی در کابل از دوم تا نهم مهرماه تشکیل یافت و عده‌ای از دانشمندان افغانستان و ایران و ترکیه و هند و مصر و انگلستان و فرانسه و آلمان و شوروی در آن شرکت جستند. در اولین جلسه مباحثه در باب آن عارف بزرگ، دانشمند محترم آقای دکتر رضا زاده شفق استاد دانشگاه تهران خطابه‌ای ایراد کردند که متن آن در ذیل از نظر خوانندگان می‌گذرد:

نهان بینی و جهان بینی خواجه عبدالله انصاری

چند سال پیشتر از جنگ جهانی اول نگذشته بود که در آلمان بعنوان دانشجو در دانشگاه برلین ثبت نام کردم آن جنگ جهانی که تا آن زمان بزرگترین قتال در تاریخ بشر بود، حوالی سیزده میلیون نفوس کشته و بیست و دو میلیون زخمی داد و نزدیک دویست میلیارد دلار خسارت بار آورد و ممالک و سرزمین‌هایی را ویران ساخت. آلمان نیرومند جنگاور شکست خورد و امپراطور نامی آن و یلهلم دوم ترک‌دار و دیارگفت ولی شکست دلهای آلمان از شکست نظامی بمراتب فزونتر بود. در چنان روزگاری انجمن دانشجویان و دانشگاه برلین از من درخواست نمود در یکی از مجامع آنان پیامی

از ایران بیاورم . دل‌های شکسته همواره مہیای سرهم افکار شفا بخش عرفانیست، بیجهت نیست که این سخن بزرگ آسمانی در تعالیم اسلامی آمده : « من در دل‌های شکسته جای میگیرم » انی عند المنکسرة قلوبہم !

در آن مجمع جوانان شکسته بال پریشانحال آلمانی بود که این قول عرفانی شیخ اجل ابو اسمعیل عبدالله بن ابی منصور محمد انصاری را که در رساله واردات آمده بزبان آوردم و تا آنجا که مقدورم بود، آنرا ترجمه و تفسیر کردم: **اگر بر هوا پری مگی باشی، اگر بر آب روی خسی باشی، دلی بدست آر تا کسی باشی!**

آلمانها در هوانوردی قهرمانیهای شگفت انگیز کرده بودند و نام هوانوردان شیردل مانند ریشتهوفن (Richthofen) و ایمرمان (Immerman) ورد زبانها بود . کشتیهای کوه پیکر آنان مدتی دریاها را تحت استیلا در آورده بود، نه از کارزار باک داشتند و نه از طوفان و تیّار، فتوحات خارق العاده سفاینی مانند آمدن (Emden) افسانه وار در گوشه و کنار کره مسکون نقل میگشت . اینهمه کامیابی و پیروزمندی و جهانگیری یکباره مانند خوابی پریشان آمده و گذشته و ملکی ویران و دل‌هایی لرزان باقی گذاشته بود . گویی در آن موقع حساس فجیع پیام خواجه عبدالله انصاری اثرش از نهیب هواپیما و لهیب آتش توپخانه و حمله افواج و جوش و خروش امواج نافذتر و موثرتر واقع گشت و یار و دیار باختگانی از نعره و وحشت جنگ خانمانسوزی رسته و در تالار خموش و آرام دانشگاه ندای یک پیر طریقت خاور زمین را بگوش هوش می شنیدند که میگفت پرواز در هوا را مگسها هم میدانند و شناوری بر آب را خسها هم میتوانند ولی دل است که مقام آدمی را به مراتب برین و مراحل گوهرین میرساند . تنها وقایه جان و خانمان فرزند آدمی توپ و تفنگ و هواپیما و کشتی نیست بلکه دلست که تواند او را شاد کام و مقضی العرام سازد . چه سخن بزرگ است این سخن روحانی و قول سبحانی که فرماید : زمین و آسمان بر من گنجایش ندهد ولی دل بنده مؤمن من بر من گنجایش دهد : لا یسعی ارضی ولا سماء بل یسعی قلب عبدی المؤمن . در همان گیر و دار و کشاکش و چکانچاک جنگ هم حتی رهبران و فرماندهان

بلند پایه‌ی اسم مدام میگفتند نیروی نظامی و ابزار و اسلحه بدون نیروی قلبی و قوه معنوی از عهده کازار بر نیاید و بارها در گزارشهای نظامی طرفین حتی در سوارشکست این جمله شنیده و خوانده میشد: قوه معنوی افراد برقرار و استوار است! درست است، ما شرقی‌ها ما شین و هواپیمای عصر نوین نساختیم و قرن‌ها با سوراخ‌نظری پرداختیم و در آن ساحه الحق مبالغه راه انداختیم ولی از طرف دیگر قبله گاه زایرین و مقصد منازل سایرین را که کعبه‌ی دل باشد فراموش نکردیم. چه فایده از آن تمدن و شکوه ظاهری که باطنی نداشته باشد و چه سود از علومی که بجای تأمین سعادت بفرزندان آدمی اورایی آرام و بیچاره سازد؟ علم ترقی بهمت آوری کرد، کلید و سایل راحت بخش حیرت‌آور را در اختیار بشر گذاشت و او را فرمانروای زمین ساخت و اکنون هوای تسخیر ماه و سرخ را در سر می‌پرورانند ولی گویی بزرگترین کعبه حاجت را که باطن خودش باشد فراموش کرده و بعلم و صنعت خود می‌بالد در صورتی که از این علم و صنعت اضطراب و نگرانی و بیم نابودی صدچندان شده و از پنجاه سال پایتخت این دنیای انسانی خواب راحت ندارد و روحانیان و بزرگان و حکیمان ملت‌های جهان آشفته خاطر و نالان مردم را از چنین گمراهی عظیم که گرفتاران گشته‌اند مدام بر حذر میدارند.

از سال‌های پیش رهبران دینی و فلاسفه تاریخ پی بدین گمراهی بردند و ملت‌ها و دولت‌ها را به درک آفات تمدن دعوت کردند. دانشمندان قرن نوزدهم و بیستم از گیوانی با تیستاویکو (Giovanni Batista vico) ایتالیایی تا نیکولای دانیلووسکی (Nikolai Danilevsky) روسی و اشپنگلر آلمانی (Spengler) و آرنلد توینبی انگلیسی (Arnold Toynbee) از رشد و بلوغ و انحطاط اقوام و تمدن‌ها بحث کردند و تمدن مغرب زمین را مواجه با افول و انحطاط شمردند. شپنگلر در دو جلد بزرگ کتاب معروف خود بنام «افول تمدن مغرب زمین» آثار و علائم دوره انحطاط و مرگ را در جبهه ملل مترقی جلوه گر مشاهده کرد. و با مقدمات مفصل و شواهد فراوان سقوط دستگاه تمدن اروپا را حتی پیش از جنگ اول پیشگویی نمود. بموجب اصولی که خود او وضع کرد تمدن اروپا در عین اوج ترقی خود عوامل سقوط و نابودی خود را با خود داشته که جنگ یکی از مهمترین آن عوامل است. این نوع طرز فکر بدینی چنانکه میدانیم باز از خود مغرب زمین‌ها مخالفین و منتقدینی پیدا کرد

یعنی اینان نسبت بتمدن مغربی و اصول آن خوش بینی اظهار کردند، ولی قطع نظر از این اختلاف آنچه مسلمست و هر دو طایفه بدین و خوشبین قبول دارند سهم و ارزش امور معنوی در امور ظاهری یعنی تاثیر دل در امور دنیا است. منظور از دل در بادی نظر همان عضو معین حساس یعنی پادشاه تن است که شریان و ورید قلمرو فرمان او است و بدان واسطه با همه سوی بدن پیوسته است و از آنسر از کوچکترین شادی یارنج که از راه حواس بر بدن وارد شود بیدرنگ آگاه و متأثر میگردد. شباروز در راه نگهداری توازن زندگی در کشش و کوشش و برای حفظ مایه‌ی حیات مدام در پیش است همین آگاهی مستمر و حساسیت دائمی و پیوستگی همیشگی دل یعنی با اصطلاح عمل فیزیولوژی آن اساس و مبدأ توجه بشر به دل و بسط و انتشار سخنان دل انگیز و دل آویز در ادبیات ملل است، ولی دلی که عارف از آن بحث میکند تنها کار عضو معلوم و معین نیست بلکه از آن نیروی برین درونی و عالم معالای باطنی انسان را قصد میکنند که جایگاه خدایش نامند و منبع الهامش خوانند. این دل در مواردی با روح و نفس و وجدان یکسانست، کلمه وجدان در لغت عرب از ماده وجد بمعنی یافتن است و عجیب نیست که از دیر باز وجدان را بفارسی اندر یافت گفتند. در سنوات اخیر نویسندگان دانشمند ایران کلمه کنسیانس (Conscience) فرنگی را بحکم معنی ریشه آن خود آگاهی ترجمه میکنند من بودم (خود یابی) یا همان اندر یافت میگفتم. خود را یافتن و از گمگشتگی ره‌اشدن خدا را یافتن است. دل بدین معنی عام که وحدت قوای باطنی و کانون عالم درونی باشد و در عین استناد به نیروی خود تکیه به نیروی حس و هوش کند و دانش را با بینش توأم سازد و جهان تفرقه را در مقام جمع الجمع مشاهده نماید همانست که عارفان از آن سخن بر زبان رانند و آنرا مهبط علم و عرفان خوانند و کانون ایمان شمارند. در قرآن کریم در خطاب به پیدلانی که اسلام آنان از الفاظ و مراسم نگذشته و به ساحت قدسی دل نرسیده بود فرمود: بگوئید اسلام آوردیم ولی نگوئید ایمان آوردیم زیرا هنوز ایمان در دلهای شما جای نگرفته: قل لم تؤمنوا و لکن قولوا اسلمنا و لما یدخل الایمان فی قلوبکم.

اینچنین قلب مظهر دانش و بینش است که امثال حجة الاسلام غزالی گفتند:

دانش نوریست که خداوند در دل هر که بخواهد میاندازد ، العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء ، بواسطه چنین علم قلبی یا قلب علمی است که بعقیده عارفان انسان می تواند مراحل راطی کند و منازل را سیر نماید و از کثرت بوحده و از تفرقه به جمع و از خودپرستی بخدمت و از نفاق به محبت برسد . برای دریافتن این دانش برین یا حکمت متعالی نفس آدمی باید مراحل راطی کند و تربیت و تهذیب شود تا وحدت را در کثرت به بیند و به جمع اضداد *Coincidentia Opositorum* نایل آید . این مراحل را پیرما خواجه عبدالله در سباحث نغز و مطالب دقیق منازل السائرین شرح داده و تفصیلی با ایجاز بیان نموده است . در عصر ما سراسر جهان در کار و کوشش است و موتورهای کارخانهای عظیم شباروز در چرخیدن است و هر ساعت هزارها ماشین کوه پیکر بساحه این زمین گردان میریزند ولی یک کارگاه دیگر و عظیمتر خدایی هم در درون ما آدمیزادان مدام در یک حرکت مستمر و موزون است و مدیر آن دل است و حرکت این همه کارخانهای برونی بفرمان این کارخانه درونیست چنانکه هم دیروز از پیام پادشاه منمخم و نطق جناب صدر اعظم مستفاد شد ا گرسازشی بین درون و برون نباشد نظام جهان آدمی بهم میخورد .

بیاد دارم در اوایل جوانی داستانی خواندم که مؤلف که گویا امریکایی بود عنوان داستان را «راه زرد» *The Yellow Path* نهاده بود؛ دختری زیباروی که از پی خوشبختی میگشت روزی برای پیدا نمودن جای جادوگر سراسیمه و آشفته رو بکوهستان مینهد تا از او داروی خوشبختی ستاند ، بر سر راه به بستانی میرسد که مترسکی استوار ساخته بودند در این حال آشفته و شوریده بی اختیار از مترسک بیجان راه مکان جادوگر را می پرسد ، از قضا مترسک در جواب او بسخن می آید و میگوید من جای جادوگر را برای تو نشان میدهم بشرطیکه تو هم چون او رادیدی برای من دلی بگیری که من عمریست بیدل درین دشتزار مانده ام و چون بهاران میرسد و چمن ها سبز زار میشوند و مرغان بهاری سرود نوشیده آغاز میکنند من بیدل و بیجان در اینجا سیر حرمانم . بلی عالم انسانی در عصر ما ترقیاتی عظیم بهت آور نموده و کارش به خوارق عادات و معجزات رسیده ولی یک معجزه ی بزرگتری درخور است که بدون

آن رشته حیاتش در خطر گسیختن است و آن عبارتست از اینکه بشر دانشمند و صنعتگر و کارخانه ساز و هوانورد و تیزپرواز دلی بدست آورد، زیرا اگر بر هواپری مگسی باشی، اگر بر آب روی خسی باشی، دل بدست آر تا کسی باشی. دل بدست آوردن در عرف عرفای ما دو معنی دارد یکی اینکه انسان خود برای خود دلی بدست آورد و مانند آن مترسک بستان تنها تماشاگر بیدل جهان نباشد، دیگر آنکه در این مرحله متوقف نشود بلکه دل دیگران را هم بدست آورد و خطاب خواهی انصاری که فرماید دلی بدست آر هر دو معنی را افاده میکند. منظور مولانا جلال الدین هم ذکر این حقیقت دو جانبه است که میفرماید :

طواف کعبه دل کن اگر دلی داری

دلست کعبه معنی تو گل چه پنداری

طواف کعبه صورت حقت از آن فرسود

کعبه تا بواسطه آن دلی بدست آری

زعرش و کرسی و لوح و قلم فزون باشد

دل خراب کعبه آنرا بهیچ نشماری

این دل بوصفی که از سخنان خواجه و سابقین و لاحقین او بدست میآید همان نیروی بزرگ معنوی واحد و جامع خرد و هوش و دانش و بینش است، حتی دویی عالم ظاهر و عالم باطن در نظر صاحب دل از بین میروند و جهان نهان و عیان یا با اصطلاح افلاطونی جهان محسوس و معقول (Mundus sensibilis) و (Mundus intelligibilis) هر دو یکی میگردند. چه زیبا بیان میکنند این وحدت عالم ظاهر و عالم باطن یا با اصطلاح غزالی عالم ملک و عالم ملکوت را این دو بیت نغز زیبا که گویا گوینده آن صاحب بن عباد است: عالم محسوس بدشیشه یا قدح و عالم معقول به می ماند که چون هر دو از کدرها صاف شوند بقدری شبیه هم گردند که گویی همه شیشه است بی شراب یا همه شرابست بی شیشه

فتشابهها و تشاکل الامر

و کائما قدح ولا خمر

رق الزجاج و راقه الخمر

فکائما خمر بلا قدح

وقتی دل برای درك حقیقت آماده گشت کثرت از نظر محو میگردد و جز واحد نمی ماند تا ظاهری و باطنی و دلیل و شواهدی در کار باشد، یکی می ماند و لا غیر . در تفسیر فرکاوی از منازل السائرین در باب توحید این دو بیت برای جلوه گرساختن این وحدت برین نقل شده : سرزمین ها از تو ای خدا خالی نیست تا تو را از آسمان جویند ، آنانکه تو را بدیده مینگرند بینش ندارند .

وای الارض تخلصونک حتی تعالوا یطلبونک فی السماء
نراهم ینظرون الیک جهراً وهم لا یبصرون من العما

سخن از خواجه عبدالله بمیان آوردن و از تعلیم او در باب محبت ذکر نکردن شرط انصاف نباشد . در اغلب کلمات او که تعبیر از ضمیر منیر او است محبت پیر یا نسبت به خدا و خلق نمودار است که از سخنان او در منازل السائرین و رساله محبت نامه و سایر کلماتش مستفاد میشود محبت نیز مانند سایر حالات در نظر او مراحل دارد و در منازل السائرین که عوالم را در مقامات سه گانه سیر میکند گوید محبت در دل عارف بجایی رسد که از عادت و علت و چون و چرا میگردد و محب و محبوب یکی گردد و حالی پیش آید که عبارت و اشارت نیاید « محبة خاطفة تقطع العبارة و تدقیق الاشارة » ، « شراب محبت را آشامیدن باید نه شنیدن ، بدین مقام رسیدن باید نه پرسیدن ، « محبت بی چون و نصّ یحبون » لازمست « حقیقت محبت خود خداست . الله محبة .

بی بود شما یحبهم می گفتم هم در یحبون بشما من سفتم
جز من دگری نبد شنیدی گفتم من بودم و من شنیدم و من گفتم

در پایان این سخن کوتاه که نظر با اختصار و اشاره بود ، و العاقل یکفیه الاشارة ، باید بگویم آنچه از کلمات شیخ مستفاد میشود طی مراحل و منازل عرفان با صرف استغراق و جذبه و وجد و مشاهده هرگز کافی نیست و خدمت و عمل لازمست و صوفی صافی باید بحکم محبت توأم بتواضع و خشوع کمر بخدمت خلق بندد تا رضای خالق را بدست آورد . بیاد دارم در کالج امریکایی (رابرت کالج) واقع بر تپه های زیبای ساحل بسفر که افتخار دانشجویی داشتم شعار ما این بود : اگر راهی در زندگی نداشته باشیم باید

راهی بوجود آوریم (in via nimus faciemus) خواجه عبدالله انصاری این مفهوم کار و خدمت را تا بجایی اهمیت میدهد که کار و خدمت را میزان ارزش آدمی می‌شمارد و این حقیقت را در رساله مقولات با این جمله کوتاه سودمند، که جا دارد شعار همگان قرار گیرد، ادامیکند: **آن ارزی که می‌ورزی! همچنین در همان رساله فرماید:** بدانکه ایمان بر سه وجهست بیم و امید و مهر، بیم چنان میباشد که تورا از معصیت باز دارد، و امید چنان میباشد که تورا بر طاعت دارد، و مهر چنان میباشد که در دل تو تخم خدمت کارد.

حقیقت آنست که طاعت خدا و خدمت بخلق در آیین شیخ، بهم بسته است و اگر کسی حقایق نغز رسالات و مناجات و منازل و مقامات را بدیده نهان بین بنگرد جهانی از لطایف روانی و وظایف زندگانی برویش باز میشود و سیفهمد که ایمان بخدا و تهذیب نفس و کسب خضوع و خشوع و تواضع و طی مقامات او را به تسلیم محض نسبت بحقایق و نیکی نسبت بمخلوق و ادار سیسازد. با اینکه مطلب مربوط به کلی است و فهم کلی در نظر توحید امکان دارد باز اجازه فرمائید جمله‌ای چند از لطایف افکار بلند پیر را در همین موضوع وظیفه ما درباره دیگران که در واقع اساس زندگی ما آدمیزادان را در این کره مسکون تشکیل میدهد تذکردهم. در قسم بدایات باب انابت فرماید: شخص نباید بخود ببالد و کوتاه آمدن دیگران را خورده گیرد. در باب تذکر گوید: از عیب پند آزمایان چشم پوشید. در باب اعتقاد گوید: شخص باید خواهش خود را کم کند و درباره دیگران گشاده روی باشد «قبض الارادة واسبال الخلق علی الخلق بسطاً». در قسم ابواب باب اشفاق گوید: . مرد باید خود را از خود پسندی نگه دارد تا با مردم ستیزه جویی نوزد، و در همان قسم باز از چشم پوشی سخن بعیان می‌آورد بهمین طور از نفع خلق و ترك ادعا و از بزرگداشت حق مردم و دشمن داشتن بخل و شهوت و میل به مکارم اخلاق بحث میکند «تعظیم الحقوق و متالشح والرغبة فی مکارم اخلاق» و در باب تواضع گوید: حق دشمنت را هم رد مکن و پوزش پوزشخواه را بپذیر، تا بجایی که گوید:

کسیرا که از تو دوری جوید تو نزدیک شو و با تو بدی کند تو نیکی کن و این پوزش پذیری با گشاده رویی و سهربانی باشد نه خودداری و شکیبانمایی «ان تقرب من یقصیک و تکریم من یؤذیک و تعتذر الی من یتجنی علیک سماحة لا کظماً و توددا و ترآفا- لا مصابرة».

کاش مجالی بود و این پندهای نغز اخلاقی را یکایک بر میشمردم چنانکه دانشمندان اسلامی و عیسوی و دیگران بر شمرده اند از آن جمله فاضل روحانی دبورکی (De Beaurecueil) که در این مجلس شرکت دارند مقاله یی بس سودمند در دو شماره از مجله ملانژ (Mélanges) نشر معهد علمی فرانسوی آثارش رقیه دارالمعارف قاهره سال ۱۹۵۴ و ۱۹۵۵ بسملک تحریر کشیده و اصول تعالیم اخلاقی شیخ را با اصول تعالیم عیسوی مقایسه کرده و برای ما که پیرو دین اسلام هستیم عجب نیست که چنانکه از این نوشته مستفاد میشود تعالیم حضرت عیسی علیه السلام عالیتر باشد، ما میدانیم مقام یک عارف ربانی کجا و مقام یک پیامبر آسمانی کجا ولی این نکته را نباید نا گفته گذارم که واقعاً شایسته است دقایق و لطایفی که شیخ در مملکات و خصایل آدمی چه در منازل و چه در مناجات و رسالات مانند رساله «صد میدان» آورده با توجه بحکمت عملی و روانشناسی بادقت و انصاف مطالعه شود، دیگر آنکه به این حقیقت که شرح احوال و صدق گفتار او مینمایاند که او در حدود امکان بشری بگفته خود کارمی بسته و علم را با عمل توأم و ظاهر را با باطن با هم میکرده توجه کافی معطوف گردد.

دکتر رضازاده شفق

تهران ۲۸ شهریور ۳۴۱